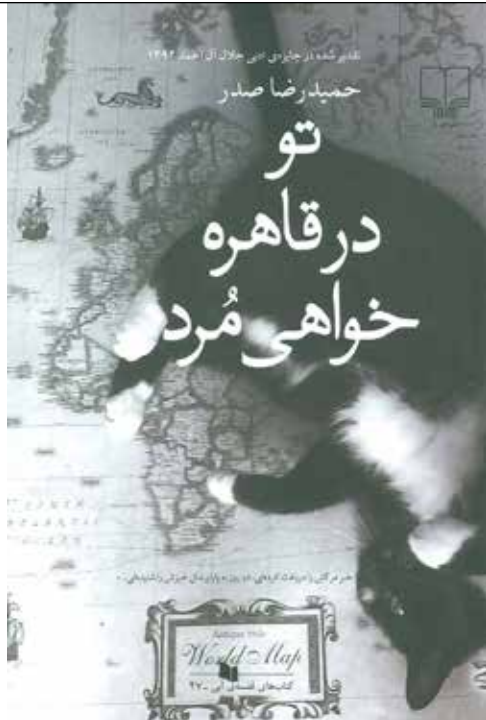




**یادم می‌آید در کرمانشاه همه ایستاده بودیم تا شاه و فرح بیایند. بچه بودم. در سرما ایستاده بودیم که اینها بیایند. سعی کردم این فضاها را در «تودر قاهره خواهی مُرد» توصیف کنم**



«تودر قاهره خواهی مُرد»، نشر چشمه/چاپ اول ۱۳۹۳

**چقدر فکر می‌کنید در این رمان به ادبیات و سویه‌های رمان‌نویسی مقید بودید؟ منظورم این است که بیشتر خواستید یک رمان بنویسید یا یک تاریخ صرف را روایت کنید؟**

نحوه روایت این کتاب را از «یونایتد نفرین شده» گرفته‌ام. در کتاب «پسری روی سکوها» هم از این شکل روایت استفاده کرده‌ام. بنابراین فرم روایت سوم شخص است. صرافت به شیوه‌های رمان‌نویسی، مثلاً در فلش بک‌ها و فلش‌فورواردها به‌وضوح قابل ردیابی است. یعنی وقتی از سال ۴۴ حرف می‌زنم این روایت مدام به پیش و پس از خودش هم می‌رود. وقتی این ضمیر سوم شخص را برای نوشتن انتخاب می‌کنیم دست برای روایت بازتر می‌شود. این تکنیک را در زمان ترجمه «یونایتد نفرین شده» ی «دیوید پیس» (که دو سال هم ترجمه‌اش طول کشید) یاد گرفتم و کم‌کم به ریزه‌کاری‌هایش دست پیدا کردم. منتها روایت من خطی نیست، خیلی جلو و عقب می‌رود از نظر زمانی. مثلاً یکی از سوژه‌های این رمان، مرگ و سوءقصد است. تمام سوءقصدهایی را که در این برهه تاریخی شده در این کتاب می‌بینید. من با همین جلو و عقب رفتن‌های تاریخی، سوءقصدهایی را که به ناصرالدین شاه، خود شاه و حسنعلی منصور شده به تصویر کشیده‌ام. یا حتی ملک حسین و...

**از این جهت می‌گوییم جنبه توجه به حوزه داستان‌نویسی و ادبیات، که مثلاً کتابی مثل «تاریخ بیهقی» هنوز یکی از زیباترین‌ها و در عین حال قابل ارجاع‌ترین کتاب‌های تاریخی است که وجوه و ارزش‌های ادبی فراوانی دارد... رمان تاریخی شما فکر می‌کنید چقدر توانسته به جذابیت‌های خواندن یک رمان، آن هم برای مخاطبی که دوست دارد در وهله اول رمان بخواند نزدیک شود؟**

ببینید، شما همین الان بروید و جست‌وجو کنید که چند کتاب به‌صورت هم‌زمان درباره استالین نوشته شده یا مثلاً خود من جدیداً کتابی دست گرفته‌ام درباره لورنس عربستان. از این دست کتاب‌ها بسیار نوشته شده ولی باز هم می‌بینیم شخص دیگری می‌آید و قرائت دیگری از آن شخصیت ارائه می‌دهد.

**کتاب شما چه قرائت و روایت جدیدی ارائه داده است؟**

نمی‌خواهم و نمی‌توانم ادعایی در این زمینه داشته باشم. درباره شخصیتی مثل شاه هیچ رمانی نوشته نشده اما در خارج از ایران می‌بینیم که فرضاً درباره «ناپلئون» چندین کتاب نوشته شده است. هم کتاب‌هایی که اسناد و مدارکی را رو می‌کنند و هم از شخصیت و به قدرت رسیدنش، معشوقه‌هایش و... حرف می‌زنند. ما این همه شخصیت‌های تاریخی در کشور داریم ولی رجوع نمی‌کنیم و به عقیده من شخصیت‌های زیادی هستند که جای کار دارند. مثلاً شما فکر می‌کنید توفیق «معمای هویدا» در چیست؟ با یک نثر شیرین جزئیاتی مطرح کرده است؛ آن هم درباره یک شخصیت تاریخی. در کتاب من هم شاید یک مقدار قدرت و ضعف شاه به‌صورت یک ترکیب توانمند مد نظر بوده است. این کتاب در واقع یادآوری می‌کند که به دور و برمان با زاویه دیگری نگاه کنیم.

**نکته‌ای که در این کتاب به چشم می‌آید نگاه و توصیفات جزئی راوی از مراسم خاص آن دوران مثل رژه و... است**

من رژه‌های زیادی در طول زندگی‌ام در آن دوران دیده‌ام. همیشه فکر می‌کردم به‌عنوان مثال فرمانده در آن زمان به چه چیزی فکر می‌کند و سعی کردم این را بنویسم و توصیف کنم. همه منتظرند تا یک نفر وارد شود. این موقعیت خیلی عجیبی است. یادم می‌آید در کرمانشاه همه ایستاده بودیم تا شاه و فرح بیایند. بچه بودم. در سرما ایستاده بودیم که

شود. خب این چه تفکری است؟! من به خیلی از کسانی که طرفدار این سیستم هستند می‌گویم: «شما دانشگاه رفته‌اید، در بهترین جاهای دنیا درس خوانده‌اید، چطور می‌توانید مردم را نادیده بگیرید و بگویید یک نفر از تیره فلان کس باید شاه ایران باشد.» جواب درستی ندارند و فقط مردم را نادیده می‌گیرند. بنابراین من در مورد قدرت بی‌حصر، تجمل‌گرایی، اشرافی‌گرایی و سلطنت موروثی و این چیزها تکلیفم مشخص است.

**فکر می‌کنید چه ارتباطی بین ادبیات و فوتبال وجود دارد؟**

جنگ زدن به احساس نقطه تلاقی این‌هاست. شوری در فوتبال وجود دارد که هم فردی است و هم جمعی. مثلاً من طرفدار تیم خاصی نیستم ولی وقتی می‌بینم میلیون‌ها نفر آدم با هم یک چیزی را می‌بینند و با هم خوشحال می‌شوند یا ناراحت، برایم جذاب است. من به جوان‌ها می‌گویم عجیب‌ترین تجربه جمعی که در زندگی‌تان داشته‌اید چه بوده؟ همه بلافاصله بازی ایران و استرالیا را می‌گویند. چه کسی می‌تواند میلیون‌ها نفر را بدون برنامه، خودانگیخته و از ته دل این‌قدر خوشحال کند که به خیابان بریزند، جشن بگیرند، یکدیگر را بغل کنند و... شما می‌بینید در این اتفاقات است که فاصله‌های طبقاتی برداشته می‌شود. انگار شمال و جنوب در شهر وجود ندارد و همه خواهر و برادر هم هستند. این حیرت‌انگیز است. بنابراین، این جنبه از شور و احساس، آدم‌ها را در یک کانون قرار می‌دهد. شکست‌ها برای من خاطرات بسیار عزیزی هستند. تیم‌مان شکست خورده و با هم اشک ریختیم اما چون با هم بودیم به‌خاطرهای عزیز تبدیل می‌شود. نوعی از «باهم بودن»، فوتبال، ادبیات و هنر را به هم پیوند می‌زند. ادبیات کمی فردی‌تر از فوتبال است. وقتی کسی رمان می‌خواند یک فرایند ذهنی برایش اتفاق می‌افتد. در ورزش هم می‌شود نمونه آن را دید چون در هر دو سویه، مدام در حال فکر کردن هستیم. یعنی در خواندن و تماشا کردن فرایندهای مشترک ذهنی شکل می‌گیرد.

**چند سال است بواسطه حضور و تحلیل‌های ورزشی در برنامه‌های مختلف تلویزیونی مثل ۹۰ مردم با چهره شما آشنا شده‌اند و نام‌تان از مجله‌های سینمایی و... در جامعه بیشتر شنیده و مطرح شده است. فکر می‌کنید این دیده شدن و شهرت به این معنی، چقدر به دیده و خوانده شدن کتاب‌های‌تان کمک کرده است؟**

نه تصور می‌کنم آدم معروفی هستم و نه آدم مطرحی. این را واقعاً به خاطر فروتنی و شکسته نفسی و این چیزها نمی‌گویم. از اوایل سال‌های ۶۰ تا امروز به شکل دائمی نوشته‌ام. تداوم داشته‌ام. همیشه نوشتن و تحقیق کردن و یادداشت کردن را دوست داشته‌ام. فرصتی هم پیش آمد که عرضه کنم و خب مخاطب محدودی هم همیشه داشته‌ام اما هیچ‌وقت فکر نکردم مخاطبان زیادی دارم. من همچنان خودم را یک آماتور کوچولو می‌دانم. بهترین لحظات من زمانی است که به کتابخانه ملی می‌روم و شروع می‌کنم به یادداشت کردن و... یک جور بازی هم هست. وقتی کاری را دنبال می‌کنم سعی می‌کنم آن را به جایی برسانم. خیلی‌ها هم هستند که کارم را دوست ندارند. خیلی از دوستانم به من می‌گویند: «این پرت و پلاها را برای چه می‌نویسی؟» اما ترجیح می‌دهم کار کنم چون ستم بالا رفته و هزارویک مشکل دارم و هر لحظه فکر می‌کنم دارم به مرگ نزدیک‌تر می‌شوم. یکی از مضامین کتاب‌های من هم مرگ است؛ یعنی دل‌مشغولی باموضوع مرگ همیشه با من بوده و خواهد بود. فکر می‌کنم فرصت زیادی برایم نمانده، پس ترجیح می‌دهم که کارهایی که دوست دارم انجام بدهم. فرایند نوشتن این کتاب‌ها برایم لذت‌بخش است و همین غرق شدن برایم کافی است. ■

**نه تصور می‌کنم آدم معروفی هستم و نه آدم مطرحی. این را واقعاً به خاطر فروتنی و شکسته نفسی و این چیزها نمی‌گویم. از اوایل سال‌های ۶۰ تا امروز به شکل دائمی نوشته‌ام. تداوم داشته‌ام. همیشه نوشتن و تحقیق کردن و یادداشت کردن را دوست داشته‌ام**

اینها بیایند. سعی کردم این فضاها را توصیف کنم. اساساً مراسم تاج‌گذاری و مراسم و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله برایم خیلی مسخره بود. اجرای مسخره‌ای هم داشت. چون این مراسم را از تاج‌گذاری ملکه انگلیس کپی کرده بودند و مراسمی بود متعلق به فرهنگ و گذشته انگلیسی‌ها و اینجا فقط از آن یک کپی مسخره کرده بودند. من سعی کردم در عین گفتن جزئیات تاج‌گذاری، پوچ بودن و تکراری بودن این فضا را هم به تصویر بکشم. توصیف این موقعیت‌ها از نظر من خیلی وقت‌ها ابزورد هم هست. لباس‌ها و جقه‌ها و... اصلاً لباس همیشه مورد توجه‌ام بوده است.

**یادم می‌آید پیش از شروع گفت‌وگو از این حرف زدید که سر این کتاب سلطنت طلب‌ها خیلی به شما فحش می‌دهند و... خود من کتاب را که می‌خواندم البته که با ذهن و فکر شما هم داستان بودم اما مشخص بود که روایت شما و خط فکری شما از آنچه در این گفت‌وگو هم به آن اشاره کردید در نوشتن دخیل بوده که به نظر امری طبیعی است...**

بله... مسلماً نگاه خودم در این روایت دخیل بوده است. اینکه یک نفر از بچگی به هر شکل و شرایطی قرار است شاه شود و... از نظر من مسخره است. اصلاً با این سیستم مشکل دارم و نمی‌توانم بپذیرم. انسان‌ها باید بر اساس توانایی‌ها و قابلیت‌هایشان سنجیده شوند. مردم چرا این قدر در این دوران نادیده گرفته می‌شدند؟ بنابراین تکلیف من با این قضیه روشن است. آنچه که ملکه انگلیس هم انجام می‌دهد از نظر من مسخره است. من به خود آدم‌ها اهمیت می‌دهم و گر نه یعنی چه رضاشاه یکی از بچه‌هایش را انتخاب می‌کند برای شاهی و یک کاخ برایش در نظر می‌گیرند با چهار معلم چون قرار است در آینده شاه ایران